



دگردیسی‌های قهرمان در شاهنامه

مصیب اشکی^۱

دانش آموخته‌ی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی و مدرس دانشگاه پیام نور

تاریخ پذیرش: ۹۱/۱۰/۷

تاریخ دریافت: ۹۱/۴/۲۱

چکیده

اسطوره قهرمان به عنوان یکی از اجزاء اساطیر کهن نقش بسزایی در شکل‌گیری سیر داستانی این اساطیر داشته است. در شاهنامه نیز که مبنای بسیاری از داستان‌های آن از اساطیر وام گرفته شده است، قهرمانان نقش عمده‌ای ایفا می‌کنند. در این مقاله تلاش شده است بر اساس مدل جوزف کمبل سیر دگردیسی‌های قهرمانان در شاهنامه مورد بررسی قرار گیرد از نظر کمبل سیر دگردیسی قهرمان شامل این موارد می‌شود: نخستین بشر و قهرمان، کودکی قهرمان، قهرمان جنگجو، قهرمان عاشق، امپراطور مستبد، قهرمان ناجی و عزیمت قهرمان. نتیجه نشان می‌دهد که سیر دگردیسی قهرمانان در شاهنامه با

مدلی که کمبل ارائه کرده است تاحدودی تطابق دارد، اما این تطابق را نمی‌توان درباره‌ی زندگی همه قهرمانان از ابتدا تا انتها دانست، بلکه بخش‌های از زندگی این قهرمانان را می‌توان با مدل کمبل تطبیق داد.

کلید واژه‌ها: جوزف کمبل، قهرمان، اسطوره قهرمان، شاهنامه.

مقدمه

در روند تحول اسطوره‌ها هنگامی که چرخه کیهان شناختی از دست خدایان خارج می‌شود این چرخه به دست قهرمانانی می‌افتد که ویژگی‌های انسانی دارند و این قهرمانان کم در تاریخ اساطیری ثبت می‌شوند.

هرچند زندگی این قهرمانان در ظاهر خویش تفاوت‌هایی با همدیگر دارد اما در ساختار بسیار به یکدیگر شبیه است. تولد معجزه آسا رشد سریع، نیروی مافوق بشری، مبارزه پیروز مندانه علیه نیروهای اهریمنی و رویین تنی و.....

درباره چگونگی طبقه‌بندی داستان‌های قهرمانان و نحوه دگردیسی قهرمان الگوهای متفاوتی ارائه شده است که از جمله می‌توان به الگوی «اسطوره گان کرنی» (یونگ و کرنی، ۱۹۴۰: ۴) و یا «دوره‌های قهرمانی وینه باگوها» پل رادن (یونگ و همکاران، ۱۳۷۷: ۱۶۵) و همچنین «دگردیسی قهرمان» جوزف کمبل (کمبل ۱۳۸۸) اشاره کرد.

«کرنی برای طبقه‌بندی داستان‌های مختلفی که در قالب یک کهن الگو آمده است اصطلاح mythologem «اسطوره‌گان» را به کار برده است. در نظر کرنی اسطوره‌گان دسته‌ای از اساطیرند که یک قالب معین را در سیر داستان و نتیجه آن دنبال می‌کنند» (امینی، ۱۳۸۱).

اسطوره قهرمان در یک بررسی دقیق‌تر می‌تواند شامل موارد زیر باشد:

«الف- کاوش: قهرمان منجی و فدایی سفری طولانی را آغاز می‌کند که طی آن باید وظایف سنگینی همچون جنگ با غولان، حل معماهای بی‌پاسخ یک شاهزاده و مانند آن را به انجام رساند.

ب- نوآوری: قهرمان برای گذر از مرحله بی‌خبری و خامی و برای رسیدن به بلوغ فکری و اجتماعی باید سلسله وظایف و مقدمات شکنجه آمیزی را از سر بگذراند این مرحله خود از سه بخش رهسپاری، دگرگونی و رجعت تشکیل می‌شود.

ج- فداکاری و ایثار: قهرمان که نماینده رفاه قبیله یا مملکت است باید جان خود را بدهد و به کفاره گناهان مردم تا دم مرگ رنج بکشد تا مملکت را به باروری و زاینده‌گی برساند» (گورین و همکاران، ۱۳۷۰: ۱۷۹).

دیدگاه دیگر در باره تقسیم بندی قهرمان بر اساس نظریات روان شناسی است و معتقد است عملکرد قهرمان موجب شناخت نقاط ضعف و قوت فرد می‌شود و انسان را به ادامه زندگی دلگرم می‌کند.

تقسیم بندی پل رادن بر این اساس است. «پل رادن چهار دوره تحول را در اسطوره قهرمان از یکدیگر متمایز می‌کند و آنها را دوره حيله گری، دوره سگ تازی، دوره شاخ قرمز، و دوره دوقلوها نامیده است» (یونگ و همکاران، ۱۳۷۷: ۱۶۵).

«این سیر تحول قهرمان به گونه ای توصیف می‌شود که با سیر مراحل تکمیل و تکامل شخصیت آدمی مطابقت می‌کند» (یونگ و هندرسن، ۱۳۸۶: ۲۷).

جوزف کمبل نیز از نگاهی دیگر به این کار پرداخته است و معتقد است که «قهرمانان در طول تاریخ با توجه به نیازهای متفاوت بشری به شکلی نو در صحنه ظاهر می‌شوند» (کمبل، ۱۳۸۸: ۴۷).

وی در تقسیم بندی خود سیر دگردیسی شخصیت قهرمان را شامل نخستین بشرو قهرمان، کودکی قهرمان، قهرمان جنگ، قهرمان عاشق، امپراطور و مستبد، قهرمان ناجی و، عزیزت قهرمان می‌داند.

از نظر کمبل «قهرمان کسی است که قادر باشد بر محدودیت‌های شخصی اش فایق آید و از آنها عبور کند و به اشکال مفید و عموماً انسانی برسد. قهرمان به عنوان انسانی کاملاً مدرن می‌میرد و چون انسانی متعلق به تمام جهان دوباره زنده می‌شود» (کمبل، ۱۳۸۸: ۳۰-۳۱).

او در تعریفی دیگر از قهرمان می‌گوید قهرمان کسی است که «چیزی ورای تجربیات یا دستاورد ها و تجارب معمول را یافته باشد. قهرمان کسی است که زندگی خود را نثار چیزی بیش از خود کرده است» (کمبل، ۱۳۸۰: ۱۸۸).

کمبل معتقد است که «بن‌مایه‌ی اصلی اسطوره‌ها یکسان‌اند، و همواره یکسان بوده‌اند. اگر می‌خواهید اسطوره‌شناسی خاص خود را پیدا کنید، کلید راهنما، جامعه‌ای است که با آن پیوند دارید. هر نظام اسطوره‌شناختی در جامعه‌ای معین و در محدوده‌ای بسته رشد کرده

است» (بهمن نامور مطلق ۱۳۸۹: ۴۸). «به عبارتی، تمام اسطوره‌های جهان در اصل، داستان واحدی را بیان می‌کنند و تعدد داستانها به علت ویرایش‌های گوناگون از داستان هستند. کمبل وجه تمایزات و تفاوتها میان اسطوره‌های ملتها و فرهنگها را بسیار کم می‌داند و هماهنگی شدیدی میان اسطوره‌ها می‌بیند. بنا بر این نظر، یک داستان بزرگ و یک قهرمان اصلی و یک ضدقهرمان و عناصر مرتبط دیگر این داستان در تمام تاریخ بشری در حال تکرار است. داستان تنها در هر دوره‌ای با توجه به امکانات و شرایط دستخوش تغییراتی سطحی می‌گردد و بازیگران و شخصیت‌های خود را عوض می‌کند. همانند انگاریهای شخصیت‌های یادشده نیز براساس همین نگرش صورت گرفته است. همه‌ی داستانها پیش‌تر گفته شده است و شخصیت‌های برجسته بسیار شبیه به هم و دارای کنشهای مشابه‌اند. از همه‌ی اینها مهم‌تر، هدف و مضمون روایت‌های آنها یکی است؛ علاوه بر آن، حتی فرایند روایی داستانها نیز دارای شباهت‌های زیادی با یکدیگر هستند» (کنگرانی، ۱۳۸۸: ۲۵).

در مدل کمبل زندگی قهرمان چیزی نیست جز تاریخ افسانه‌ای نوع بشر که روایت می‌شود و «قهرمان با توجه به نیازهای بشری در هر زمانی به شکلی ظاهر می‌شود.» (کمبل ۱۳۸۸: ۳۴).

قهرمان گاه در نقش شاه که ارتباط میان انسان و خدایان را برقرار می‌کند و گاه در نقش جنگجو و کسی که جامعه خویش را متحول می‌سازد، ظاهر می‌شود. گاهی نقش عاشقی را دارد که حاضر است برای رسیدن به معشوق که در حقیقت نیمه دیگر اوست؛ هر خطری را به جان بخرد و معمولاً این خطرها که قهرمان عاشق آن را از سر راه بر می‌دارد، خطری است که جامعه او را تهدید می‌کند.

گاهی نیز در نقش ناجی ظاهر می‌شود که جامعه خود را از دست مستبد ظالم رهایی می‌بخشد. آخرین مرحله از زندگی قهرمان نیز مرگ اوست که سرنوشت محتوم هر بشری است. با این توضیح کوتاه درباره دگردیسی قهرمان از نظر کمبل به توضیح هر یک از این تقسیم بندی‌ها پرداخته می‌شود.

نخستین قهرمان و بشر

نخستین بشر هنگامی پا به عرصه اسطوره‌ها می‌گذارد که دیگر این خدایان نیستند که به شکل مستقیم در اداره امور گیتی دخالت دارند بلکه این وظیفه به مخلوق آنان، انسان،

محوّل شده است. انسانی که دیگر قادر به دیدن ماوراءالطبیعه نیست. بنابراین چرخه کیهان شناسی به دست انسان و قهرمان انسانی می‌افتد و او مأمور به انجام فرمان خدایان می‌گردد. این قهرمانان که حمایت خدایان را با خود دارند، اولین نشانه‌های فرهنگ و تمدن بشر را پایه‌گذاری می‌کنند.

کودکی قهرمان

بیشتر قهرمانان دوران کودکی معجزه آسایی دارند. که به اشکال گوناگون ظهور و بروز پیدا می‌کند ولی در حقیقت بن مایه و اساس آنها یکی است. این کودک-قهرمان مجبور به ترک اجباری خانه و خانواده خویش می‌شود و به شکل ناشناس زندگی می‌کند. در این دوره انسان‌ها و جانورانی او را پرورش می‌دهند و به او یاری می‌رسانند، قهرمان در نزد آنان رشد و پرورش می‌یابد و استعداد و توانایی و گوهر وجود خویش را می‌شناسد. او پس از آگاهی از نژاد خود به خانه باز می‌گردد، ولی این بازگشت ممکن است توأم با ساختار شکنی در سنت‌های جامعه باشد و موجب بحران شود.

قهرمان که از توانایی‌های فراوان برخوردار است، ارزش وجودی خویش را آشکار می‌کند و نظمی دوباره به دنیای اطراف می‌بخشد.

قهرمان برای رویارویی با این مشکلات توانایی‌هایی دارد مثل رؤیا بینی، پیش‌گویی و... . امدادهای غیبی نیز در برخی مواقع به کمک او می‌آید.

قهرمان جنگجو

زمانی فرا می‌رسد که قهرمان برای تغییر وضع موجود جامعه مجبور به ترک سرزمین خود می‌شود. هدف قهرمان از این سفر از بین بردن دشمنان انسان، کشور و قبیله اوست و در این راه ممکن است با جانوران، جادوگران، هیولاها و اژدها و مستبدانی از تیره انسان روبرو شود و سختی‌های فراوانی را به جان بخرد. آنچه که موجب سفر قهرمان می‌شود اشتباهی است که از طرف او یا اطرافیانش صورت می‌گیرد.

قهرمان عاشق

«قدرت و اقتداری که از دست دشمن به در آمده، آزادی که از بدخواهان و غبار هیولاها

رها شده انرژی زندگی که از دام های محترک رها شده، همه در نماد یک زن متجلی می شود» (کمبل، ۱۳۸۸: ۳۴۴). برای به دست آوردن این زن قهرمان سختی ها و مشکلات فراوانی را به جان می خرد و از آزمون های سخت و دشواری سر بلند بیرون می آید. در این راه کسانی به او یاری می رسانند و معجزاتی او را مدد می کند و خود معشوق نیز با او یار می شود تا قهرمان سرنوشت خویش را پیدا کند.

قهرمان در نقش امپراطور مستبد

این قهرمان تأیید ایزدی همراه او بوده و به لطف او همه چیز تحت سیطره و قدرتش در آمده است «کلامش قانون است و از حضورش برکت حاصل می آید» (همان، ۱۳۸۸: ۳۸۴). ولی ممکن است قهرمان دچار لغزش شود و دوران عصر طلایی تبدیل به دوران حکومت دیو مستبد شود.

قهرمان در نقش ناجی

امپراطور و مستبدی که به تخت تکیه زده است و به هیچ طریقی حاضر به از دست دادن جایگاه خود نیست باید به وسیله قهرمان به زیر کشیده شود. مستبد که حاضر به تغییر نیست، از هر راهی برای ماندن در جایگاه خویش و از بین بردن قهرمان استفاده می کند، اما این قهرمان است که به مدد توانایی ها، معجزات و یاری دیگران سرانجام مستبد را از تخت به زیر می کشد.

عزیمت قهرمان

آخرین مرحله از زندگی یک قهرمان مرگ اوست «که معنی تمام زندگی در او خلاصه می شود» (همان، ۳۵۷). قهرمان هیچ گاه از مرگ نمی هراسد و همواره از آن استقبال می کند، اما اگر قهرمانی مشتاق زندگی باشد می تواند تا مدتی معین آن را به تأخیر اندازد. بعد از این توضیحات در خصوص مدل کمبل، به سراغ شاهنامه می رویم و سعی می کنیم قهرمانان شاهنامه را با مدل کمبل بررسی کنیم.

دگردیسی‌های قهرمان در شاهنامه

نخستین قهرمان و بشر در شاهنامه

نخستین قهرمانان شاهنامه، شاهان هستند. شاید یکی از دلایل این امر به دیدگاه ایرانیان در خصوص آفرینش باز گردد. بر اساس نظریه هستی‌شناسانه ایرانیان باستان آفرینش در دوازده هزار سال انجام می‌پذیرد و به چهار دوره‌ی سه هزار ساله تقسیم می‌شود. در سه هزار سال اول، آفرینش اورمزد در حالت مینوی به سر می‌برد و قلمرو روشنی اورمزد از قلمرو تاریکی اهریمن جداست. در پایان سه هزار ساله اول اهریمن از وجود اورمزد با خبر می‌شود ولی با دعای اورمزد به بیهوشی سه هزارساله می‌رود و در این دوران اورمزد به آفرینش صورت دنیوی آفریده‌ها می‌پردازد. کیومرث پیش‌نمونه انسان در پایان این دوره خلق می‌شود. اما اهریمن در پایان سه هزاره دوم از خواب بر می‌خیزد، به آفرینش اورمزد حمله می‌کند و نیکی و بدی آمیخته می‌شود. سه هزاره سوم دوره جنگ اهرمن و اورمزد و آمیختن نیکی و بدی است. در سه هزاره چهارم است که سر انجام اورمزد به پیروزی نهایی می‌رسد.

براین اساس «آدمیان معتقد بودند که تا در رویدادهای کیهانی شرکت نکنند بقای حیات تضمین نخواهد شد. به واسطه‌ای میان انسان و خدایان نیاز بود و اعتقاد داشتند که شخص شاه چنین نقشی را برعهده دارد» (هینلز، ۱۳۸۲: ۱۵۱).

ایرانیان باستان شاه را «نماینده خاص خدا می‌دانستند که تحت حمایت او وظایفش را انجام می‌دهد» (همان، ۱۵۷). در شاهنامه به چند پادشاه اسطوره‌ای که می‌توان هرکدام از آنان را جانشین مستقیم اورمزد نامید اشاره کرد. اولین آنها کیومرث است.

سخن گوی دهقان چه گوید نخست که نام بزرگی به گیتی که جست
چنین گفت کاین تخت و کلاه کیومرث آورد و او بود شاه
(شاهنامه، ج ۱، ص ۲۸)

بعد از کیومرث نیز به هوشنگ، طهمورث و جمشید اشاره شده است. گویا در اصل «نخستین بشر و شاه ایرانی جمشید بوده است، زیرا در اوستا فرمانروایی جم به تنهایی نخستین هزاره سوم را فرا می‌گیرد و بعد از او هزار سال ضحاک و هزار سال فریدون تا زردشت به طول می‌انجامد» (کریستین سن، ۱۳۸۲: ۱۵۱).

«بعد ها دو نمونه دیگر "نخستین انسان" و "نخستین شهریار" عنی هوشنگ و تهمورث از دیگر سنت‌های محلی ایران وارد تاریخ افسانه‌ای می‌شوند و در فهرست قهرمانان افسانه‌ای

دوران اولیه تاریخ بشر جای گرفته‌اند. و سرانجام کیومرث که در اصل غول نخستین بوده بشر محسوب شده است آنگاه هر سه شخصیت پیش از جمشید قرار گرفته‌اند و هزاره خاص جم میان آنان تقسیم شده است.» (همان، چهارده).

اصولاً ظهور پادشاهان در این عصر نشان دهنده‌ی دوره‌ای جدید در دنیای اسطوره‌هاست؛ دوره‌ای که انسان قهرمان عرصه کیهان شناسی می‌شود.

در شاهنامه به طور تلویحی به این امر اشاره شده است: هنگامی که کیومرث به شاهنشاهی می‌نشیند:

چو آمد به برج حمل آفتاب جهان گشت با فر و آیین و آب
بتابید زان سان ز برج بره که گیتی جوان گشت زو یکسره
(شاهنامه، ج ۱، ص ۲۸)

با توجه به گاه‌شماری ایرانی می‌دانیم که برج حمل یا بره نخستین ماه سال است و این امر نشان دهنده آغازی نو در چرخه کیهان است.

«در این عصر، امپراطوری [پادشاهی] در هیأت بشر به انسان‌ها اعطا می‌شود تا نسل‌ها الگوی شاه برای انسان باشد» (کمیل، ۱۳۸۸: ۳۲۰) در حقیقت شاه جانشین خدا یا خدایان بر روی زمین می‌شود. از نشانه‌های این امر در شاهنامه می‌توان به دو مورد زیر اشاره کرد؛ در شاهنامه لقب «کیهان خدیو» هم به کیومرث داده شده و هم به خدا که این نشان دهنده عظمت کیومرث به عنوان جانشین او رمزد است.

در جنگ کیومرث با دیوان «کیهان خدیو» لقب کیومرث است:

زهرای درندگان چنگ دیو شده سست از ترس کیهان خدیو
(شاهنامه، ج ۱، ص ۳۲)

و در داستان ضحاک لقب خداوند:

خروشید کای پای مردان دیو بریده دل از ترس کیهان خدیو
(شاهنامه، ج ۱، ص ۶۷)

«در مورد جمشید نیز می‌توان گفت که جمشید می‌تواند همان ایزد مهر یا نمود زمینی آن باشد از مهر یشت بر می‌آید که ایزد مهر نه تنها وظیفه‌ی برکت بخشی برعهده دارد بلکه ایزد جنگاوری و موبدی را توأمان بر عهده دارد» (نقوی، ۱۳۷۹، ۲۲۷) و در شاهنامه نیز درباره‌ی جمشید آمده است:

منم گفست با فره ایزدی همم شهریاری همم موبدی

بدان را زبَد دست کوتاه کنم روان را سوی روشنی ره کنم
(شاهنامه، ج ۱، ص ۳۹)

که بیت دوم می‌تواند اشاره به قدرت نظامی بازدارنده او و همچنین مقام ارشاد و رهبری دینی وی باشد.

«و از آنجا که پدر جم نیز در اوستا و یونگهانت و در سانسکریت و یونسونت است که معنی این نام چنین می‌تواند باشد "آنکه مایه درخشش را در خویش دارد" بیشتر دانشمندان بر اینند که **وینسونت** را باید خدای خورشید نامید» (نقوی ۱۳۷۹، ۲۲۵).

این شاهان چون جانشین خدایان بر روی زمین هستند و مامور انجام وظایف ایشان، باید مورد تایید آنان قرار بگیرند بنابراین دارای فرّ الهی هستند. کیومرث، هوشنگ، طهمورث، جمشید، دارای فرّ الهی هستند:

کیومرث:

همی تافت زو فرّ شاهنشهی چو ماه دو هفته ز سرو سهی
(شاهنامه، ج ۱، ص ۲۹)

هوشنگ:

به فرمان یزدان پیروزگر به داد و دهش تنگ بستم کمر
(شاهنامه، ج ۱، ص ۳۱)

طهمورث:

چنان شاه پالوده گشت از بدی که تابید زو فرّ شاهنشهی
(شاهنامه، ج ۱، ص ۳۷)

جمشید:

کمر بست با فرّ شاهنشهی جهان گشت سرتا سر او را رهی
(شاهنامه، ج ۱، ص ۳۹)

در این میان جمشید مورد توجه بیشتر اورمزد قرار گرفته است، زیرا انگشتی و عصا نیز از ابزارهایی هستند که اورمزد برای گسترش دین بهی به جمشید داده است و می‌توانند نمادهای دیگری از فر باشند. فردوسی از انگشتی جم اینگونه یاد می‌کند:

که جمشید با فر و انگشتی به فرمان او مرغ و دیو پری
زمان‌نדרان یاد هرگز نکرد نجست از دلیران دیوان نبرد

(شاهنامه، ج ۲ ص ۷۸)

این فرّ تا زمانی همراه شاه است که وی بنا به دستور خدایان به انجام وظیفه پردازد و خود را نماینده او بداند.

این شاهان پیشدادی پایه گذار بسیاری از جلوه‌های تمدن بشری هستند
مردم آیین را از کیومرث می‌آموزند:

به رسم نماز آمدندیش پیش وزو برگرفتند آیین خویش
(شاهنامه، ج ۱، ص ۲۹)

همچنین برخی از جلوه‌های تمدن:

ازو اندر آمد همی پرورش که پوشیدنی نو بدو نو خورش
(شاهنامه، ج ۱، ص ۲۹)

طهمورث، هوشنگ و جمشید نیز به سهم خود تأثیر به‌سزایی در زندگی بشر آن روزگار داشته‌اند.

هوشنگ به معنی «کسی است که خانه‌های خوب فراهم می‌سازد یا کسی که خانه‌های خوب می‌بخشد و لقب وی در اوستا "پرزانه" بوده است به معنی کسی که برای حکومت تعیین شده است که در پهلوی فارسی به صورت پیشداد درآمده است به معنی (کسی که نخستین قانون را می‌آموزد) آغاز سلسله پیشدادیان از اینجاست» (ژاله آموزگار، ۱۳۸۴: ۵۱).
او فرمانروای هفت اقلیم است و بر مردمان و دیوان حکومت می‌کند در مازندران دیوان و جادوگران بسیاری اقامت داشتند که دو سوم آنان به دست هوشنگ کشته و اسیر شدند. در شاهنامه نیز هوشنگ انتقام سیامک را از دیوان می‌گیرد (هینلز، ۱۳۸۲: ۵۹).

بیازید هوشنگ چون شیر چنگ جهان کرد بر دیو نستوه تنگ
کشیدش سراپا یکسر دوال سپیهد برید آن سر بی همال
(شاهنامه ج ۱، ص ۳۲)

کار بزرگ هوشنگ کشف آتش است. وی همچنین آیین پرستش را می‌نهد و آهنگری، کشاورزی و پرورش حیوانات را به بشر می‌آموزد. طهمورث نیز پشم رشتن، تربیت حیوانات شکاری و پرورش ماکیان را بنا می‌نهد و از دیوان نوشتن می‌آموزد. اما جمشید در ایران به سبب فرمانروایی هزار ساله اش در زمین بسیار مورد احترام است. ویژگی این فرمانروایی آرامش و وفور نعمت بوده و در طی آن دیوان و اعمال زشتشان - ناراستی، گرسنگی و بیماری و مرگ - هیچ نفوذی نداشتند.

جهان در زمان فرمانروایی او چنان برخوردار از سعادت بود که ناگزیر زمین در سه نوبت گسترده تر شد. به طوری که در پایان فرمانروایی او دو برابر شد. بدین گونه «جم پیش نمونه آرمانی همه شاهان است و نمونه‌ای است که همه فرمانروایان بدو رشک می‌برند» (جان هینلز، ۱۳۸۲: ۵۶).

در شاهنامه جمشید ساختن زره، لباس ابریشمی، ساخت دیوار و کشف جواهرات، بوی‌های خوش، پزشکی و ساخت کشتی را آموزش می‌دهد و همچنین او پایه گذار جامعه‌ی ایرانی به چهار طبقه است.

کودکی قهرمان

«افسانه پردازان که شکل دهنده و راوی زندگی قهرمانان می‌باشند، آنان را از سطح زندگی عادی بالاتر می‌برند و از لحظه‌ی تولد و یا حتی از لحظه‌ای که در رحم مادر هستند، نیروی شگفت‌انگیز به آنان اعطا می‌کنند و کل زندگی قهرمان به صورت نمایش با شکوه از معجزات تصور می‌شود» (کمبل ۱۳۸۸: ۳۲۴). «این گونه توصیفات با این دیدگاه هماهنگ است که قهرمان از پیش تعیین می‌شود و قهرمانی چیزی نیست که اکتسابی باشد» (همان، ۱۳۸۸، ۳۲۴).

در شاهنامه بارها به سرنوشت محتوم قهرمان و اینکه زمانه او را برگزیده است، باز می‌خوریم. در داستان منوچهر، شاه ابتدا با ازدواج زال و رودابه مخالف است، ولی بعد از اینکه ستاره شناسان آینده زال را پیش بینی می‌کنند، منوچهر به این امر رضایت می‌دهد:

ستاره شناسان هم اندر زمان	زاختر گرفتند پیدا نشان
بگفتند با شاه دیهیم دار	که شادان بزی تا بود روزگار
که او پهلوانی بود نامدار	سرافراز و هوشیار و گرد و سوار

(شاهنامه، ج ۱، ص ۱۵۰)

و سام نیز به هنگام ترک سیستان به زال می‌گوید:

ستاره شمر مرد اختر گرای	چنین زد ترا زاختر نیک رای
که ایدر ترا باشد آرامگاه	هم ایدر سپاه و هم ایدر کلاه
گذر نیست بر حکم گردان سپهر	هم ایدر بگسترد بایدت مهر

(شاهنامه، ج ۱، ص ۱۵۳)

سیاوش نیز تولد کیخسرو را برای فرنگیس پیش بینی می‌کند:

ترا پنج ماهست ز آبستنی
ازین نامدار ار بود روشنی
درخت تو گر نر بیارد آورد
یکی نامور شـهریار آورد
سرافراز کیخسروش نام کن
به غم خوردن او دل آرام کن
(شاهنامه، ج ۳، ص ۱۴۱)

و در گوش شبرنگ می گوید:

چو کیخسرو آید به کین خواستن
عنانش ترا باید آراستن
(شاهنامه، ج ۳، ص ۱۴۳)

افراسیاب نیز پیش بینی گذشتگان را در خصوص پادشاهی کیخسرو هنگام فرار او از توران یادآوری می کند:

نشان آمد از گفته راستان
که دانا بگفت از گه باستان
که از تخمه توروز کیقباد
یکی شاه خیزد زهردو نژاد
که توران زمین را کند خارستان
نماند بر این بوم و بر شارستان
(شاهنامه، ج ۳، ص ۲۲۶)

در داستان اردشیر بابکان نیز پیش گوین پیش بینی می کنند که برده ای از پیش اربابش می گریزد و شاه می شود. سرانجام نیز فرار اردشیر از درگاه اردوان موجب جنگ بین آنان می شود و اردوان شکست می خورد و اردشیر به شاهی می رسد.

قهرمان از بدو تولد با سختی ها و مشکلاتی روبرو می شود. «او باید دوره ای طولانی را پشت سر بگذارد که در آن مهجور و ناشناس باقی بماند.» (کمبل، ۱۳۸۸: ۳۳۰). این امر در حقیقت نوعی پاگشایی غیر ارادی قهرمان است که از مادر جدا می شود و در دل طبیعت و عناصر وابسته به آن قرار می گیرد.

«در پاگشایی قهرمان در گذر از جهل و خامی به بلوغ اجتماعی و معنوی، یعنی برای نیل به پختگی، و تبدیل شدن به عضو تمام عیاری از گروه اجتماعی اش آزمون های بسیار دشواری را از سر می گذراند.» (ویلفرید گرین و همکاران ۱۳۸۰: ۱۶۶). «در حقیقت این امر سبب کشتن من کودکانه و ارمغان آوردن بلوغ است؛ پسر نخست باید خود را از مادر جدا کند» (کمبل، ۱۳۸۰: ۲۰۸).

مادر فریدون از ترس ضحاک او را به البرز کوه نزد مردی دینی می فرستد تا از او محافظت کند و فریدون با شیر گاو برمایه رشد و نمو می کند. ظاهر غیر معمول زال سبب می شود که سام او را اهریمنی بداند و از وجودش شرمگین باشد؛ به همین خاطر او را به البرز کوه می فرستد. سیمرغ او را می یابد، از او مراقبت می کند و پرورش می دهد.

هر چند در شاهنامه از کودکی کیقباد سخنی نرفته است ولی «از یک افسانه که در نسخه ایرانی بندهشن ذکر شده است چنین بر می‌آید که کیقباد را که در قنداقی پیچیده شده بود در آب انداختند و «اوزو» آخرین شاه پیشدادی او را از آب گرفته است» (کریستین سن، ۱۰۶:۱۳۸۷).

افراسیاب نیز قصد نابودی فرنگیس مادر کیخسرو، زن سیاوش، را دارد ولی پیران ویسه مانع او می‌شود و فرنگیس را - که کیخسرو را در رحم دارد - نجات می‌دهد. همچنین هنگام تولد کیخسرو افراسیاب را می‌فریبد که او را نکشد، بلکه به نزد شبانان بفرستد. بنابراین کیخسرو نیز در نزد شبانان بزرگ می‌شود در داستان دیگر، همای که به جای بهمن بر تخت سلطنت نشسته است، داراب فرزند خود را پنهان می‌کند تا همچنان شاه بماند. او داراب را در بدو تولد در صندوقی می‌نهد و به آب می‌اندازد و صندوق به دست گازی می‌افتد. داراب نزد گازر پرورش می‌یابد و بر خلاف نظر و خواست گازر بر سواری و فنون رزم دلیر می‌شود. اسکندر نیز به نوعی دور از خاندان پدری در نزد فیلقوس به دنیا می‌آید و ولیعهد روم می‌شود. همچنین هنگام حمله اسکندر به ایران ساسان فرزند دارا از ترس به هندوستان می‌گریزد و در گمنامی زندگی می‌کند تا اینکه از نسل چهارم او ساسان به دنیا می‌آید و او به شبانی نزد بابک می‌رود و سرانجام داماد بابک می‌شود.

اردوان نیز اردشیر را در کودکی به نزد خود می‌خواند و به نوعی از خاندان دور می‌کند. شاپور فرزند اردشیر نیز پنهانی به دنیا می‌آید و رشد می‌کند، زیرا موبد زن اردشیر، دختر اردوان، را که به مرگ محکوم شده است برای به دنیا آوردن فرزندش در خانه پنهان می‌کند و شاپور پنهانی به دنیا می‌آید. علاوه بر اینها سیاوش نیز در اوایل زندگی برای پرورش یافتن نزد رستم فرستاده می‌شود. اسفندیار نیز در دم مرگ بهمن را برای پرورش به رستم می‌سپارد و بهرام گور نزد نعمان رشد می‌کند و می‌بالد.

«انتهای چرخه کودکی بازگشت و شناخته شدن قهرمان است هنگامی که پس از به سر بردن دوران طولانی به صورت ناشناس به سر برده است» (کمبل، ۱۳۸۸:۳۳۳).

در شاهنامه این شناسایی به شیوه‌های گوناگونی صورت می‌گیرد.

شناسایی به واسطه‌ی ویژگی اخلاقی و رفتاری

کیخسرو در میان شبانان به شکل ناشناس زندگی می‌کند. اودر هفت سالگی به نخجیر

کردن می‌پردازد و با شیر و پلنگ و گراز می‌جنگد. شبانی که پرورش او را بر عهده داشته است از نژاد او آگاه می‌شود و او را به نزد پیران می‌فرستد.

«داراب نیز که در نزد زن و مرد گازی پرورش یافته است در کودکی به تیر اندازی و سواری می‌پردازد و از مرد گازر می‌خواهد تا او را به فرهنگیان بسپارد و این امر کمک می‌کند که گازر و زنش به شناسایی کودک نزدیک شوند» (سرامی، ۱۳۷۳: ۹۴۲).

شاپور پسر اردشیر نیز که به خاطر خشم اردشیر بر مادرش پنهانی در خانه موبد زندگی می‌کند سرانجام چون اردشیر جانشینی ندارد راز زنده بودنش فاش می‌شود و اردشیر از موبد می‌خواهد که بازی چوگانی تشکیل دهد تا اردشیر بتواند شاپور را در بین همسالانش بشناسد. شناخته شدن به خاطر دلیری و شجاعت در بازی چوگان در مورد اورمزد پسر شاپور نیز تکرار می‌شود و شاپور به این ترتیب پسر خود را می‌شناسد. زال نیز که در البرز کوه به سر می‌برد هنگامی که به روزگار پرمایگی می‌رسد، نشانش در جهان پراکنده می‌شود.

شناخته شدن به وسیله نشان

گاهی قهرمان به وسیله نشانی که خاندان او هنگام جدایی با او می‌گذارند، شناخته می‌شود. در داستان هما و داراب هنگامی که هما، داراب را در صندوقچه می‌گذارد و به آب می‌اندازد، مهره‌ای گرانبها به بازوی او می‌بندد و سرانجام به وسیله همین مهره فرزند خویش را می‌شناسد. رستم نیز سهراب را بعد از این که زخمی شده به وسیله مهره‌ای که بر بازوی خود دارد، می‌شناسد.

شناسایی به واسطه غریزه

در داستان داراب هنگامی که داراب در زمره‌ی سپاهیان همای در مقابل او می‌گذرد، هما با دیدن داراب شیر از پستان هایش سرازیر می‌شود «اگرچه هما در نمی‌یابد که داراب فرزند اوست، از ارتباط این رویداد می‌فهمد که میان او و جوان سپاهی پیوندی در کار است» (همان، ۱۳۸۰: ۹۷۳).

سهراب نیز هنگام مواجه شدن با رستم گویی می‌داند که رستم، پدرش، در مقابلش قرار گرفته است، ولی هر چند اصرار می‌کند رستم هویتش را فاش نمی‌کند.

شناسایی به واسطه ندایی غیبی

در داستان داراب هنگامی که داراب در روزی بارانی در زیر طاقی خوابیده است؛ صدایی غیبی به طاق فرمان می‌دهد که فرود نیاید، زیرا داراب زیر آن خوابیده است و فرمانده سپاه که ناظر چنین حادثه‌ای بوده است پس از پرس و جو به نژاد داراب پی می‌برد.

شناسایی به واسطه خواب

سام به واسطه دو خوابی که می‌بیند به او هشدار داده می‌شود که فرزند او زنده است و باید او را باز گرداند. ساسان نیز از اعقاب دارا می‌باشد و در نزد بابک به شکل ناشناس به شبانی مشغول است. بابک در خواب می‌بیند که ساسان بر پیلی سوار است و همه به او تعظیم می‌کنند. وقتی از تعبیر خواب خود آگاه می‌شود به نژاد ساسان پی می‌برد و او را داماد خود می‌کند.

شناسایی به واسطه پرسیدن از مادر

قهرمان نشان و پدر خویش را از مادر یا کسی که از او مراقبت می‌کند، می‌پرسد. فریدون در بازگشت از البرز کوه نام و نشان پدر را از مادر می‌پرسد و آنگاه که از نژاد خویش آگاه می‌شود، کمر به انتقام از ضحاک می‌بندد. داراب نیز نشان خود را از زن گازر می‌پرسد. آنگاه اسب و شمشیری فراهم می‌آورد و در جرگه سپاهیان همای در می‌آید. سهراب نیز وقتی می‌بیند که با تمام کودکان هم سالش تفاوت دارد و در کودکی پهلوانی نام آور شده است نشان پدر خویش را از مادر جويا می‌شود و پس از آگاهی از نژاد خویش قصد براندازی سلطنت کاوس و افراسیاب را دارد.

«یافتن پدر در واقع پیدا کردن منش و سرنوشت خویش است. این تصوّر وجود دارد که منش از پدر و جسم و ذهن از مادر به ارث می‌رسد. این منش شخص است که در رمز و راز پیچیده شده است و در واقع سرنوشت شخص را رقم می‌زند. لذا آنچه در جستجو نمادین می‌شود در واقع کشف سرنوشت خویش است» (کمبل، ۱۳۸۰: ۲۵۳).

«جستن سرنوشت در افسانه‌ها قهرمان داستان را به سوی کامیابی و پختگی سوق می‌دهد. قهرمانی چون فریدون که از مادر می‌شنود بابش از سوی پتیاره‌ای سترگ کشته شده است با بندی کردن کشنده پدر به بلوغ روانی و اجتماعی کامیاب می‌شود. لیک قهرمانی

چون سهراب که از پی آویزش با پدر به دست او کشته می‌شود نمادی می‌تواند بود از رسیدن به بلوغ روانی و اجتماعی» (آتونی، ۱۳۹۰: ۹۱).

بازگشت قهرمان موجب شکستن الگوهای گذشته می‌شود و این ساختار شکنی موجب بحران می‌شود:

بعد از بازگشت فریدون و تصمیم او برای مبارزه با ضحاک شبی برادرانش قصد جان او می‌کنند و می‌خواهند با انداختن سنگ او را از بین ببرند. این امر شاید نشانه‌ای از اختلاف و آشوبی باشد که در بین بزرگان ایران بر سر فرماندهی در گرفته است، زیرا فریدون از سایر برادران کوچکتر است. «زال نیز به اقتضای پرورش آزاد و بی پروای بیابانی خویش دست به ساختار شکنی می‌زند.

۱- ساخت شکنی فره‌ی ایزدی شاه، یعنی شکستن فرمان منوچهر مینی بر عدم تمایل او در ازدواج زال و رودابه، شاه محض خوبی و خوبی محض شاه به شمار می‌رود و فرمانش لازم الاجرا و عدول از فرمانش مستوجب مرگ است.

۲- شکستن ساختار سنتی شده و تابو شده باور درباریان و فرزندان مینی بر ممنوعیت ازدواج نسل اهورا مزدا و اهریمن (رحمدل، ۱۳۸۵، ۲۱).

بعد از بازگشت کیخسرو به ایران نیز میان خاندان گودرز و طوس بر سر جانشینی کیکاووس اختلاف می‌افتد و نزدیک است کار به جنگ بکشد. گودرزبان کیخسرو را جانشین کیکاووس می‌داند، ولی طوس فریبرز را لایق می‌داند. سرانجام کیکاووس برای فرو نشانیدن اختلاف، کیخسرو و فریبرز را به فتح دژ بهمن می‌فرستد و کیخسرو موفق به گشودن دژ و تکیه بر تخت کیانی می‌شود. دلیل اختلاف شاید این باشد که کیخسرو نوه افراسیاب و از یک سو اهریمنی است و از سوی دیگر در توران به دنیا آمده و در آنجا پرورش یافته است و تا به حال چنین پادشاهی به تخت ایران تکیه نکرده است.

پس از گذر از لحظه بی نظمی و آشوب قهرمان توانایی‌ها و ارزش‌های خویش را آشکار می‌کند و جهان رونق و شکوهی دیگر می‌گیرد.

آغاز پادشاهی فریدون از نظر تقویمی با شروع دوره ای جدید برابر است:

به روز خجسته سمر مهر ماه به سر بر نهاد آن کیانی کلاه

(شاهنامه، ج ۱، ص ۷۸)

پس از تکیه به تخت شاهی شروع به گردش در جهان می‌کند و گیتی را همچون بهار می‌آراید:

بیاراست گیتی بسان بهشت به جای گیا سرو گلبن بکشت
(شاهنامه، ج ۱، ص ۸۱)

سپس رسم‌ها و طبقات اجتماعی گذشته را احیا می‌کند.

سپاهی نباید که با پیشه‌ور به یک روی جویند هر دو هنر
(شاهنامه، ج ۱، ص ۷۶)

و فریدون به طور اختصاصی کارهای فریدون را چنین بر می‌شمرد:

فریدون زکاری که کرد ایزدی نخستین جهان را بشست از بدی
یکی بیشتر بند ضحاک بود که بیداد گر بود و ناپاک بود
دو دیگر که گیتی ز نابخردان پرداخت و بسته زدست بدان
سه دیگر که کین پدر بازخواست جهان ویژه بر خویشان کرد راست
(شاهنامه، ملحقات ج ۱، ص ۲۵۲)

زال نیز به عنوان جهان پهلوان نقش به‌سزایی در رویداد های روزگار خود دارد. بعد از کشته شدن نوذر شاهی را از خاندان نوذر می‌گیرد و به فرزندان او اجازه تاج گذاری نمی‌دهد، زیرا هیچ کدام را دارای فرّ شاهی و سزای تخت کیانی نمی‌داند در هنگامی که افراسیاب به ایران هجوم آورده است، رستم را برای آوردن کعباد به البرز کوه گسیل می‌کند که در حقیقت تداوم بخش و پشتیبان حقیقی پادشاهی است رستم، جهان پهلوان شاهنامه، نیز حاصل ازدواج زال و رودابه است و زال همچون راهنما و ناجی او همیشه در کنارش است. کیخسرو نیز پادشاهی عادل است در زمان او ایرانیان سرانجام بر تورانیان غلبه می‌یابند و افراسیاب دشمن اصلی ایرانیان به دست کیخسرو نابود می‌شود. قهرمان برای روبرو شدن با این واقعیت‌ها باید توان و قابلیت فوق العاده داشته باشد.

یکی از این قابلیت‌ها در شاهنامه داشتن فرّ است «در شاهنامه فرّ به دو صورت جلوه می‌کند. نخست به صورت نیروی باطنی و قدرت بخش که صاحب خود را به توفیق، دیر زیستی و شادی می‌رساند و نشان از لطف ایزدی است و صورت مادی ندارد و در دومین صورت و بروز مادی دارد و قابل رؤیت است» (رستگار فسایی، ۱۳۸۱: ۱۰۸). بیشتر شاهان ایران زمین از نمونه نخست فرّ بهره‌مند هستند و از نمونه دوم آن می‌توان به گرمی اشاره کرد که هنگام فرار اردشیر از نزد اردوان همراه او دیده شده است و یا گرمی که رستم را برای یافتن آب در هفت خوان یاری می‌دهد.

از دیگر قابلیت‌های قهرمانان می‌توان به موارد زیر اشاره کرد که از نمونه‌های عینی فر

هستند:

اسفندیار رو بین تن است و هیچ سلاحی به او کارگر نیست. رستم و سیاوش نیز دارای زره‌ای هستند و سلاح بر آن کارگر نمی‌افتد:

نگردد در چنین آهن از آب تر نه آتش برو بر بود کارگر
نه نیزه نه شمشیر هندی نه تیغ چنین باژخواهی بر این آبیگر
(شاهنامه ج ۳۳۴۶-۳۴۶۲)

کیخسرو جامی دارد که می‌تواند تمام جهان را در او ببیند و برای یافتن بیژن در چاه توران از آن استفاده می‌کند.

او همچنین مهره‌ای دارد که سبب بهبود زخم‌ها می‌شود. کیکاوس نیز نوشدارویی دارد که علاج هر زخمی است.

علاوه بر این کیخسرو دارای نیزه‌ای است که در گشودن بهمن دژ از آن استفاده می‌کند. در هنگام جنگ به گیو دستور می‌دهد که نیزه را بر باروی قلعه بزند و به این ترتیب سبب گشودن آن را فراهم آورد.

اسفندیار همچنین زنجیری دارد که در هفت خوان آن را به گردن زن جادو می‌اندازد و سحر او را باطل می‌کند.

در شاهنامه به قهرمانانی بر می‌خوریم که دارای نیرو و هوش فوق العاده هستند و این نشان از همان قابلیت فوق العاده دارد.

فریدون فر شاهی را از جمشید به ارث برده است:

جهانجوی با فر جمشید بود به کردار تابنده خورشید بود
(شاهنامه، ج ۱، ص ۵۷)

فریدون به اعتراف ضحاک پهلوانی با دانش و آگاه است:

مرا در نهانی یکی دشمن است که بر بخردان این سخن روشن است
به سال اندکی و به دانش بزرگ گوی بد نژاد و دلیری سترگ
(شاهنامه، ج ۱، ص ۸۱)

او دارای قدرت جادوگری نیز هست هنگامی که فرزندانش از خواستگاری دختران پادشاه یمن باز می‌گردند خود را به شکل اژدها می‌سازد و در برابر آنها ظاهر می‌شود.

کیقباد قدرت رویابینی دارد و برگزیده شدن به پادشاهی را در خواب می‌بیند.

کیخسرو در سومین بار پرده نشینی خود و نیایش با خداوند سروش را در خواب می‌بیند

و مژده بازگشت به بهشت را به او می‌دهد.

زال نیز بر بسیاری از امور آگاه است، او می‌داند که دلیل بارندادن کیخسرو در اواخر پادشاهی‌اش سیر شدن او از تخت شاهی است در حالی که ایرانیان از دلیل رفتارهای او آگاه نیستند.

کیخسرو قدرت دانستن اندیشه‌ء دیگران را دارد. از اندیشه گیو آگاه است آنگاه که کیخسرو سوار بر شبرنگ بهزاد از اودور می‌شود و از دیدار او محو می‌شود، گیو فکر می‌کند که اهریمن قصد نابودی کیخسرو را دارد.

قهرمان از غیب آگاه است و از آینده خبر می‌دهد. منوچهر در دم مرگ به نوذر می‌گوید که افراسیاب به ایران حمله خواهد کرد، سیاوش می‌داند که کشته خواهد شد و ماجرای پس از قتلش را برای فرنگیس تعریف می‌کند. اردشیر نیز به هنگام مرگ، به شاپور خبر می‌دهد که پادشاهی آنان پانصد سال ادامه خواهد داشت.

همچنین ممکن است قهرمان فوق طبیعی بودنش را در بدو تولد یا در زمان کودکی نشان دهد. رستم از راه سزارین به دنیا می‌آید و در نوزادی ده دایه به او شیر می‌دهند. سهراب نیز به مانند رستم در کودکی پهلوانی نام آور می‌شود.

امداد های غیبی همواره همراه قهرمان است و او را از خطرات دور نگه می‌دارد و یا در دشواریها به یاری او می‌آید:

در واقع "قدرت های پشتیبان یا نگهبان ناتوانی اولیه قهرمان را جبران می‌کنند و وی را قادر می‌سازند عملیات خود را که بدون یاری گرفتن از آنها نمی‌تواند انجام دهد به سر انجام برساند" (یونگ، ۱۳۷۷، ۱۶۴).

هنگامی که فریدون به سوی ضحاک حرکت می‌کند شخصی نیک خواه به فریدون افسون‌گری می‌آموزد و هنگامی که دو برادر فریدون در فکر تباه کردن او هستند به خواست یزدان از خطر آگاه می‌شود.

عنایت خداوندی همراه زال هست هنگامی که سیمرغ او را به لانه می‌برد:

سوی بچگان گفت تابش‌کردند	بدان ناله زار او ننگرند
بخشود یزدان نیکی دهش	کجا بودنی داشت اندر بوش
شگفتی برو بر فکندند مهر	بماندند خیره بدان ماه چهر

(شاهنامه، ج ۱، ص ۱۴۰-۱۴۱)

سیمرغ پر خود را به زال می‌دهد و از او می‌خواهد که در مواقع خطر و ناچاری او را بخواند

و زال برای زادن رستم از سیمرغ راهنمایی می‌خواهد. همچنین سیمرغ راهنمای رستم برای نجات از دست اسفندیار است. قوای طبیعت نیز به قهرمان صدمه‌ای نمی‌زند. کیخسرو هنگام فرار از توران به راحتی از رودخانه خروشان می‌گذرد و آب او را غرق نمی‌کند و گویو نیز بر این نکته تاکید دارد:

بد و گفت گیوار تو کیخسروی
 نبینی از این آب جز نیکویی
 (شاهنامه، ۳، ص ۲۲۷)

و اسفندیار بر بازوی خود زنجیری دارد که او را از بلای زمانه حفظ می‌کند. در این میان سروش نقش ویژه‌ای در یاری قهرمان و آگاه کردن او از غیب دارد. در خصوص سروش این نکته گفتنی است که "سروش از ایزدان بزرگ زردشتی است" (مینوی خرد، ۹۶، ۶۴). "معنی نام او اطاعت، فرمانداری و انضباط است. او روزی در شبانه روز جهان را در سه نوبت می‌نوردد تا از آفریدگان حمایت کند. بهترین حامی در ماندگان است. و در پاداش دادن به بندگان با ایزد بانو اشی همراه است" (آموزگار ۱۳۸۴، ۳۰). او سیامک را از قصد اهریمن و یارانش به جنگ با کیومرث آگاه می‌کند، کیومرث را به انتقام از خون سیامک بر می‌انگیزد، خسرو پرویز که از دست بهرام چوبینه به غاری پناه برده است به گونه‌ای معجزه آسا نجات می‌دهد، فریدون را از کشتن ضحاک باز می‌دارد زیرا می‌داند با کشتن او جهان پر از آشوب خواهد شد و مزده بهشت را به کیخسرو می‌دهد.

گاهی قهرمان به ندا و امداد غیبی توجهی نشان نمی‌دهد و فاجعه رخ می‌نماید. هنگامی که اسفندیار قصد رفتن به سیستان و بند نهادن بر رستم را دارد شتر پیشاهنگ در راه زایل می‌شود و مانع حرکت کاروان اسفندیار می‌شود اما اسفندیار به این امر توجهی نمی‌کند و دستور می‌دهد شتر را بکشند.

همچنین هنگامی که رستم به میدان پر از چاه شغاد وارد می‌شود رخس از خطر آگاه است و از رفتن امتناع می‌کند اما رستم توجهی نمی‌کند و او را با تازیانه به پیش می‌راند و در چاه سرنگون می‌شود.

قهرمان جنگجو

زمانی فرا می‌رسد که قهرمان مجبور به ترک سرزمین خود می‌شود تا بتواند وضع موجود را تغییر دهد.

در این راه قهرمان "برای نشان دادن شایستگی خود آزمون‌های دشوار را می‌تابد و با

گشاده رویی به پیشواز این خطرها می رود و سفرهایی را آغاز می کند ((آیدنلو، ۱۳۸۸، ۲۸)).

الگوی داستانی رایج در این مورد "هفت-چند خوان است که طی آن پهلوان نوبالغ با تحمل آزمون های سخت و پیروزی در برابر خطرهای هولناک بلوغ پهلوانی خویش را نشان می دهد و در واقع به مقام پهلوانی کامل می رسد" (همان، ۸۹) "یک اشتباه لپی که ظاهرا از سر اتفاق رخ می دهد جهانی ناشناخته را آشکار می کند" (کمبل، ۱۳۸۸، ۶۰). این اشتباه قهرمان را مجبور به گزینش سفری دشوار و پرخطر اما ضروری می کند.

اشتباهی که در شاهنامه رستم و اسفندیار [دوقهرمان جنگجو] را به سفر وامی دارد نه از جانب خود ایشان بلکه از سوی پادشاهی خودکامه به وقوع می پیونددو مقدمه سفری دشوار را فراهم می کند.

رستم و اسفندیار قبل از رفتن به هفت خوان اعمال قهرمانه دیگری نیز انجام داده و خود را به عنوان یک جنگجو معرفی کرده اند.

زال بعد از این که رستم پیل سپید را با ضربه ای از پای در می آورد و در حقیقت اولین نشانه پهلوانی خویش را آشکار می کند او را به انتقام خون نریمان می فرستد (ملحقات داستان منوچهر ج یک شاهنامه) و رستم موفق به تسخیر قلعه کوه سپند می شود.

همچنین زال رستم را مامور آوردن کیقباد از البرز کوه می کند زمانی که افراسیاب به ایران تاخته است و ایرانیان بدون شاه هستند.

رستم در کودکی به جنگ افراسیاب نیز رفته و حتی او را از اسب رباییده است اما نمی تواند کار او را تمام کند زیرا قهرمان ناجی کس دیگری است.

اسفندیار نیز در جنگ ارجاسب با ایران دلاوریها می کند و انتقام خون پهلوانان ایران زمین را از آنان می گیرد و ارجاسب را مجبور به عقب نشینی می کند و بار دیگر قبل از ورود به هفت خوان دوباره با ارجاسب و سپاهیانش می جنگد و آنان را فراری می دهد.

اما هفت خوان نقطه اوج دلاوریهای این دو جنگجوست. ایرانیان به واسطه زیاده خواهی های کاووس در دست پادشاه مازندران و دیو سپید اسیر شده اند و زال که جهان پهلوانی را به رستم داده است او را به مازندران می فرستد.

کنون کرد باید تورا رخس زین به خواهی به تیغ جهان بخش کین
همانا که از بهر این روزگار ترا پرورانیسد پروردگار
(شاهنامه، ج ۲، ص ۸۹)

زال خود راهنمای رستم است و او را از راه هفت خوان به مازندران می فرستد

این هفت خوان به نوعی برای بیداری و آگاهی قهرمان نیز هست. با نگاهی به داستان‌های هفت خوان "رستم را می‌بینیم که تا خوان پنجم اسیر خورو خواب و خشم و شهوت می‌شود و غریزه‌های سرکش جسمانی امانش نمی‌دهد. تازه از خون ششم است که بیدار می‌شود" (شاهرخ مسکوب، ۱۳۷۰، ۳۵).

"علیرغم تمام ضعف‌هایی که رستم دارد با این حال می‌بینیم که در خوان دوم مقاومت، در خان سوم زور مندی، در خان چهارم تایید الهی، در خوان پنجم تدبیر و چالاک‌گی و در خوان ششم و هفتم زور بازو و جسارت او بکار می‌افتد و او را پیروز می‌گرداند" (محمد علی اسلامی ندوشن، ۱۳۹۰، ۷۶).

در هفت خوان اسفندیار نیز اسفندیار به سبب اسارت خواهرانش در دست ارجاسب و با وعده تکیه بر تخت پادشاهی راهی هفت خوان و نجات خواهران خویش می‌شود. گرگسار که اسیر اسفندیار است سه راه را برای رسیدن به رویین دژ برمی‌شمرد و اسفندیار راه سوم که یک هفته به طول می‌انجامد ولی پر از خطر است را انتخاب می‌کند و در این راه با شیر، دوگرگ، اژدها، زن جادو، سیمرغ، برف و سرما و دریا روبرو می‌شود. به چاره‌گری وارد رویین دژ می‌شود و خواهران خویش را نجات می‌دهد و ارجاسب را می‌کشد. هدف نهایی این دو هفت خوان که در آن رستم و اسفندیار با موجودات اهریمنی مبارزه می‌کنند در حقیقت تغییر وضع موجود است.

اسفندیار می‌خواهد ارجاسب را که پاسدار دین قبلی است و مانع ترویج آیین جدید زردشتی می‌شود و در حقیقت با تحول و رشد مخالف است را نابود کند. رستم نیز دیو سپید را که تمام نیروهای اهریمنی در تحت سیطره او هستند نابود می‌کند کاووس که به فریب دیوی راهی مازندران شده است. در آنجا او و سپاهیان او توسط دیو سپید کور شده‌اند. در حقیقت دیو سپید با این نقشه کاوس و ایرانیان را فریفته و آنان را گمراه ساخته است و وظیفه رستم این است که این نماد جهل و نادانی را از بین ببرد و با چکاندن خون جگرش در چشم ایرانیان آنان را بینا و بیدار و هوشیار سازد.

در این دو داستان هردو قهرمان در صدد تغییر وضع موجود هستند، اسفندیار مستبدی را از بین می‌برد که دشمن رشد و پیشرفت است و رستم هیولایی را نابود می‌کند که بازمانده اهریمن است و با خود خواهی و عناد در صدد نابودی ایرانیان است. در شاهنامه شاهد قهرمانان دیگری نیز هستیم که با هیولاها و اژدهاهایی که بازمانده

اعصار پیشین اند و به اجتماعات بشری هجوم می آورند مبارزه می کنند و آنان را از بین می برند.

این کردارها را می توان هفت خوانی ها نامید. هفت خوانی که نشانه هایی از مراحل هفت خوان را در درون خود دار "از آن میان می توان به اژدها کشی سام، شیر کشی بهرام گور، گراز کشی بیژن، پیل کشی و نهنگ کشی رستم، کشتن کرم هفتواد به دست اردشیر یاد کرد" (سرامی ۱۰۳۹، ۷۳).

کشتن گرگ بیشه قاستون، و اژدهای کوه سقیلاتو توسط گشتاسب، کشتن کرگدن و اژدها توسط بهرام و کشتن مقاتوره و شیر کپی به وسیله بهرام چوبینه و ماجراهایی که برای اسکندر در سفرش رخ می دهد از جمله این هفت خوانی هاست.

قهرمان عاشق

کمبل معتقد است که "ازدواج گردن نهادن (مرد) به چیزی برتر از خود اوست..... متعهد شدن به چیزی است که شما آن هستید. طرف شما به واقع نیمه دیگرتان است و شما و آن دیگری یگانه اید. ازدواج بازشناسی نمادین هویت ماست. دوجنبه از یک هستی، ازدواج بیان مجدد و نمادین یگانگی و وحدتی است که در آنها وجود داشته است" (کمبل ۱۳۸۰-۲۹۵-۲۹۴).

این وحدت و یگانگی را می توان در اسطوره مشی و مشیانه ایرانی دید. "زن نیمه دیگر قهرمان است اگر مقام و مرتبت مرد در حد دنیا باشد، زن دنیاست، اگر مرد یک جنگاور باشد زن شهرت است" (کمبل ۱۳۸۹، ۳۴۴).

"زن تصویر سرنوشت مرد است که باید وضع موجود را که او محاصره کرده است، رهایی یابد. در ماجراهایی مثل فریدون و شهرنواز و ارنواز، زال و رودابه، بهرام گور و سپینود، بیژن و منیژه شاپور و کنیزک ایرانی قیصر هر کدام به نوعی نشان دهنده گرفتاری قهرمان در وضع موجود هستند و زن راهنمای آنان برای نجات از این وضع می باشد.

عشق و ازدواج قهرمان نیز مانند سایر امور زندگی او غیر معمول است و همراه با آزمون و دشواری است. در این داستان ها همواره موانع بسیاری در راه وصال قهرمان و معشوق است و قهرمان باید از تمامی اینها به سلامت بگذرد.

در شاهنامه با چند گونه آزمون ازدواج مواجهیم:

پرسش و پاسخ

در داستان فریدون، شاه یمن که نمی خواهد به راحتی دخترانش را به عقد پسران فریدون در آورد آزمونی ترتیب می دهد و از خواستگاران می خواهد که تشخیص دهند کدام دختر بزرگتر، کدام کوچکتر و کدام میانه است.

در داستان زال و رودابه نیز، زال برای راضی کردن منوچهر به ازدواج او با رودابه به دربار منوچهر می رود و در آنجا موبدان سوالات متعددی که رمز گونه است از او می پرسند و زال به همه آنها جواب می دهد.

جادوگری

در داستان خواستگاری پسران فریدون، شاه یمن بعد از اینکه می بیند خواستگاران پرسش های او را پاسخ داده اند، هنگامی که آنان در خواب هستند با جادوگری برف و سرما را بر آنان مسلط می کند.

محبوش شدن قهرمان

افراسیاب پس از اینکه از عشق بیژن و منیژه و رابطه آن دو آگاه می شود بیژن را در چاهی تاریک زندانی می کند.

کیکاوس که به قصد وصلت با دختر شاه هاماوران بدان سرزمین رفته است با خدعه شاه هاماوران مواجه می شود و محبوس می شود.

شاپور ذوالاکتاف هنگامی که به طور ناشناس به دربار قیصر رفته است شناسایی می شود و قیصر او را در پوست خر می دوزد. زندان بان شاپور کنیزی ایرانی است که با کمک او از زندان می گریزد.

آزمون جنگاوری

گاهی قهرمان مجبور می شود برای رسیدن به معشوق با موجودات اهریمنی مبارزه کند. این موجودات در حقیقت خطری برای جامعه قهرمان هستند اسفندیار پس از کشتن بیدرفش با خواهر خویش ازدواج می کند. بیژن قبل از اینکه با منیژه آشنا شود با گله کرگدن ها که مردم سرزمین ارمن را آزار می دهند مبارزه می کند، بهرام گور به شکل ناشناس در دربار هند به سر می برد. شاه هند که می بیند بهرام پهلوانی نام آواست برای نابودی بهرام او را به جنگ دو حیوان بزرگ - گرگ و اژدها - می فرستد بهرام پس از نابودی آنها با دختر

شاه هند ازدواج می‌کند.

در ماجرای کتایون و گشتاسب نیز پس از ازدواج آنان، با همدیگر این آزمون دیده می‌شود و ظاهراً هدف آزمون گشتاسب نیست. گشتاسب که به طور ناشناس در روم به سر می‌برد با کتایون دختر قیصر ازدواج می‌کند ولی به دلیل گمنامی گشتاسب، قیصر آن دو را از قصر می‌راند. هنگامی که دو فرمانده قیصر به خواستگاری دو دختر دیگر او می‌روند قیصر شرط ازدواج آن دو را کشتن دو دد بزرگ می‌داند و آن دو فرمانده به کمک گشتاسب حیوانات را نابود می‌کنند ولی سخنی از گشتاسب به میان نمی‌آورند. تا اینکه در روزی که جشنی به پاس گشتاسب هنر نمایی می‌کند و کشتن گرگ و اژدها را کار خود می‌داند و به این ترتیب قیصر او را می‌پذیرد.

در داستان زال و رودابه نیز پس از این اینکه زال به سوالات موبدان پاسخ می‌دهد منوچهر او را در جنگاوری می‌آزماید.

در این داستان‌ها همواره کسانی به پهلوانان کمک می‌کنند و یا معجزاتی برای آنان رخ می‌دهد.

در داستان خواستگاری پسران فریدون، خود فریدون راهنمای آنان است و راه حل آزمون‌های شاه یمن را به آنان نشان می‌دهد.

زال و رودابه نیز بدون اینکه همدیگر ببینند و تنها به واسطه تعریفی که از اطرافیان خویش از یکدیگر می‌شنوند عاشق می‌شوند. رودابه عشق خود را با پرستاران خویش در میان می‌نهد و آنان در این راه به او کمک می‌کنند. همچنین زنی واسطه ارتباط زال و رودابه است و پیغام‌های آنان را به همدیگر می‌رساند.

سیندخت مادر رودابه نیز نقش مهمی در ازدواج زال و رودابه دارد. او مهرباب را - که قصد کشتن رودابه - دارد آرام می‌کند و به چاره جویی در مقابل حمله سام به زابل برمی‌آید. و با هدیه و نثار فراوان سام را خشنود می‌سازد و مانع هجوم او می‌شود.

در ازدواج رستم و تهمنه نیز یک اتفاق سبب آشنایی آنان می‌شود. رستم در مرز توران به شکار پرداخته و سپس به خواب رفته است. تورانیان اسب رستم را به توران می‌برند و رستم که به دنبال اسب به سمندگان رفته است با تهمنه آشنا می‌شود.

در داستان بیژن و منیژه هر چند گرگین از روی حسادت و برای نابودی بیژن او را به سوی خیمه گاه منیژه می‌برد و لی ناخواسته آنان را به هم معرفی می‌کند و آنگاه که

افراسیاب قصد کشتن بیژن را دارد پیران ویسه مانع این کار می‌شود و به نوعی آنان را یاری می‌کند و ایرانیان از محل زندان بیژن به کمک جام جهان نمای کیخسرو آگاه می‌شوند و به کمک رستم او را از چاه نجات می‌دهند.

در داستان ازدواج کتایون و گشتاسب، کتایون در خواب گشتاسب را می‌بیند و از آنجا دل به عشق او می‌دهد و هر چند قیصر روم با ازدواج آنان مخالف است با این حال با گشتاسب ازدواج می‌کند.

در این ماجراها "خود دوشیزه نیز دستی به یاری دراز می‌کند و نقطه ضعف نظام والد را لو می‌دهد" (کمبل ۱۳۸۸، ۴۶۴).

هنگامی که بیژن در چاه زندانی است، منیژه همواره از او مراقبت می‌کند و واسطه بین او و رستم می‌شود و به رستم کمک می‌کند تا بیژن را از چاه نجات دهد.

دختر شنگل، شاه هند، نیز بعد از ازدواج با بهرام گور و آگاه شدن از نژاد بهرام با او همراه می‌شود و او را راهنمایی می‌کند تا در روزی که همگان برای برگزاری جشن به بیرون از شهر رفته اند از هند بگریزد.

اردشیر بابکان که به کنیز گنجور اردوان دل باخته است با کمک او از پیش بینی موبدان درباره سرانجام اردوان آگاه می‌شود و با همدیگر از قصر اردوان می‌گریزد.

هنگامی که شاپور پادشاه ساسانی، طایر فرمانده عرب را در دژ مستحکم خویش محصور کرده است، دختر طایر که نوه دختری نرسی شاه ساسانی نیز می‌شود از بالای دژ اردشیر را می‌بیند و به او دل می‌بندد، سرانجام پدر و سپاهیان او را مست می‌کند و سبب فتح دژ را فراهم می‌سازد.

در این داستانها بعضا زنان آغاز گر روابط عاشقانه اند: عشق تهمینه به رستم، گلنار به اردشیر، مالکه به شاپور، کنیزک ایرانی قیصر به شاپور، و در دو مورد مردان آغاز گر این رابطه‌اند: بیژن به منیژه، زال به رودابه.

امپراطور و مستبد

قهرمانی که دنیای اطراف را به کمک یزدان تحت سیطره خود در آورده است به سبب خطایی تایید ایزدی از او جدا می‌شود و قهرمان تبدیل به مستبد می‌شود.

چنین امپراطوری را در زمان جمشید می‌بینیم. فر الهی همراه جمشید است و تمام موجودات به فرمان او هستند. او نشانه‌های تمدن فراوانی را پایه گذاری می‌کند: آلت جنگ،

جامه و لباس، تقسم جامعه به طبقات چند گانه، خشت زدن و دیوار کردن، استخراج جواهرات، پزشکی، درمان بیماریها و ... "او بی مرگ آفریده شده بود" (مینوی خرد، ۱۳۶۴، ۵۵). و حتی مرگ به سراغ موجودات دیگر نیز نمی‌آید.

جهان سر به سر گشت اورا رهی نشسته جهاندار با فرهی

(شاهنامه، ج ۱، ص ۴۲)

ولی او سرانجام به دام اهریمن گرفتار می‌آید و وبه عنوان گناهکار از او یاد می‌شود. برای جمشید گناهان مختلفی ذکر کرده‌اند از جمله اینکه خوردن گوشت گاو را به مردم توصیه می‌کند یا اینکه دروغ می‌گوید. ولی در شاهنامه جمشید به سبب غرور و تکبر و ادعای خدایی دچار لغزش می‌شود.

یکایک به تخت مهی بنگرید به گیتی به جز خویشتن را ندید
منی کرد آن شاه یزدان شناس ز یزدان بیچید و شد ناسپاس

(شاهنامه، ج ۱، ص ۴۲)

و ادعای خدایی می‌کند:

چنین گفتم با سالخورده مهان که جز خویشتن را ندانم جهان
هنر در جهان از من آمد پدید چو من نامور تخت شاهی که دید
جهان را بخوبی من آراستم چنانست گیتی کجا خواستم
خور و خواب و آرامتان از من است همان کوشش و کامتان از من است
بزرگی و دیهیم و شاهی مراست که گوید که جز من کسی پادشاست

(شاهنامه، ج ۱، ص ۲۳-۴۲)

به همین دلیل

چو این گفته شد فر یزدان از اوی بگشت و جهان شد پر از گفتگوی

(شاهنامه، ج ۱، ص ۴۳)

بخاطر غرور و ادعای بی همانندی و خدایی فر از جمشید جدا می‌شود و ایرانیان از وی روی بر می‌گردانند و به سوی ضحاک می‌روند و با سقوط جمشید دوران طلایی بشر به پایان می‌رسد.

ضحاک که پدر خود را بخاطر جاه طلبی کشته است، به سبب رستن دو مار بر شانه‌هایش هر روز دو جوان را به قتل می‌رساند و در حقیقت دست نشانده اهریمن است. در روزگار ضحاک:

نهان گشت کردار فرزنانگان پراگنده شد کام دیوانگان

هنر خوار شد جادویی ارجمند نهان راستی آشکارا گزند
 شده بر بدی دست دیوان دراز به نیکی نرفتی سخن جز به راز
 (شاهنامه، ج ۱، ص ۵۱)

نوذر نیز بعد از منوچهر رسم های نیکوی او را در می‌نورد دو دلش برده گنج و دینار می‌شود و طبقات اجتماعی را بهم می‌ریزد و ایران به آشوب کشیده می‌شود. تورانیان از این امر آگاهی می‌یابند و افراسیاب پور پشنگ به ایران می‌تازد، نوذر را می‌کشد، چندین سال با ایرانیان می‌جنگد و خشک سالی و قحطی را با خود به ایران می‌آورد.
 کاوسی نیز که بعد از دوره طلایی کیقباد به تخت نشست است:

زهر گونه ای گنج آکنده دید جهان سر به سر پیش خود بنده دید
 (شاهنامه، ج ۲، ص ۷۱)

بنابراین او نیز دچار غرور می‌شود و رنج و زحمت فراوان برای ایرانیان فراهم می‌سازد. ایشان را به مازندران می‌برد و در دست دیو سپید اسیر می‌سازد. دل به عشق سودابه می‌بازد و ایران را وارد جنگ با یمن و کشورهای دیگر می‌کند.
 می‌خواهد به آسمان پرواز کند ولی سقوط می‌کند و نزدیک است کشته شود. سیاوش را مجبور به ترک ایران می‌کند و سیاوش در توران کشته می‌شود. تا اینکه ایرانیان از او به ستوه می‌آیند و در حالی که فر از او گسسته است کیخسرو جانشین او می‌شود.
 در خصوص سقوط قهرمان و به پایان رسیدن دوره طلایی این نکته قابل ذکر است که اصولاً "تصور هبوط قهرمان از نتیجه اعتقاد به دوره طلایی است. برای بشر اولیه معتقد به این دوران این سوال پیش می‌آید که چگونه این دوران سپری شده است و پاسخی که می‌توانسته به این اندیشه خطور کند این بوده که قهرمان این دوران مرتکب گناه یا خطایی شده است" (کریستین سن، ۱۳۶۸، ۳۵۱).

اما هر چند در این "داستان ها به سبب خطای مرگ آور و بزرگی از سوی بشر، جهان رو به ویرانی گذاشته است ولی از دیدگاه کیهان شناسی جابه جایی پاک و پلید مشخصه زمان است. درست مثل کیهان تاریخ ملت ها نیز مشمول همین چرخه است. ظهور حق به زوال و فساد می‌گراید، جوانی به پیری، تولد به مرگ و نیروی حیات خالق شکل به سکون سنگین مرگ منجر می‌شود.... عصر طلایی دوران امپراطوری جهان، در تپش هر لحظه زندگی عوض می‌شود و به سرزمین سترون و دوران حکومت مستبد تبدیل می‌شود (کمبل، ۱۳۸۸، ۳۵۱).

قهرمان ناجی

وظیفه قهرمان در این مرحله از بین بردن مستبدی است که حاضر به هیچ تغییری نیست و تمام انرژی‌های حیات را در بند کرده است به هیچ عنوان تخت شاهی را رها نمی‌کند و حتی برای از بین بردن قهرمان از پیش نقشه می‌کشد.

ضحاک سالهای طولانی بر ایران زمین حکومت می‌کند:

چو ضحاک شد بر جهان شهریار بر او سالیان انجمن شد هزار

(شاهنامه، ج ۱، ص ۵۱)

و در دوران او

ندانست جز کژی آموختن جز از کشتن و غارت و سوختن

(شاهنامه، ج ۱، ص ۸۱)

اما او ترس ظهور کسی را دارد که بر علیه او قیام کند و خواب قیام فریدون را می‌بیند. بنابراین کمر به قتل کودکان تازه متولد شده می‌بندد. فریدون به تدبیر مادر از چنگال او رها می‌شود اما ضحاک پدر و گاوی که به او شیر می‌دهد را می‌کشد.

او که نمی‌خواهد تاج و تختش را از دست بدهد طوماری را جمع آوری می‌کند تا بر خوبی او گواهی دهند اما کاوه طومار او را از هم می‌درد و به کمک فریدون می‌آید و سرانجام:

نشست از بر تخت زرین او بیفکند ناخوب آیین اوی

در حقیقت کار قهرمان آزاد کردن انرژی‌های حیات بخش است. فریدون از جانب خداوند برگزیده شده است تا:

که یزدان پاک از میان گروه برانگیخت ما را ز البرز کوه

بدان تا جهان از بد اژدها به فرمان گرز من آید رها

(شاهنامه، ج ۱، ص ۷۶)

افراسیاب نیز بارها به ایران تاخته است. نوذر و سیاوش راکشته و حملات او موجب قحطی و خشکسالی شده است ایرانیان بارها با او جنگیده‌اند و هر چند او را بارها شکست داده‌اند اما نتوانسته‌اند از بین ببرند زیرا قهرمان ناجی کیخسرو است.

کیخسرو در سرزمین توران به دنیا می‌آید او فرزند سیاوش و نوه افراسیاب است. افراسیاب نیز مانند بسیاری از مستبدان در خواب دیده است که جوانی او را از تخت خود به زیر می‌کشد.

بعد قتل سیاوش، افراسیاب می‌خواهد فرنگیس - که کیخسرو را را باردار است - از بین

ببرد ولی با میانجی‌گری پیران پشیمان می‌شود. پیران بعد از به دنیا آمدن کیخسرو افراسیاب را می‌فریبد و کیخسرو را به کوه نزد شبانان می‌فرستد. کیخسرو از نژاد خویش آگاه می‌شود و با کمک گیو به ایران می‌گریزد و سر انجام افراسیاب را نابود می‌کند.

عزیمت قهرمان

قهرمانی که تمام زندگیش را وقف پیشرفت و تعالی دنیای اطرافش کرده است و در این راه سختی‌ها و آزمون‌ها و دشواری‌های فراوانی را پشت سر گذاشته است اینک به پایان راه رسیده است. بالطبع قهرمان هیچ‌گاه از مرگ نمی‌هراسد و مرگ هیچ‌گاه در خانه به سراغ او نخواهد آمد. در شاهنامه اوج مرگ قهرمان در مرگ اختیاری کیخسرو تجلی می‌یابد. "یکی از متعالی‌ترین پندارهای شاهنامه این است که قدرت خود فساد و تباهی به بار می‌آورد و اگر در نقطه‌ای مهار نشود به بیداد گر شدن صاحب قدرت منتهی می‌شود" (سرامی ۷۱۸، ۱۳۷۳).

کیخسرو که بعد از کشتن افراسیاب و تسلط بر ایران و توران به اقتدار عظیمی دست

یافته است از گرفتار شدن به غرور می‌ترسد:

بر این گونه تا سالیان گشت شصت	جهان شد همه شاه را زیر دست
پراندیشه شد مایه ورجان شاه	از آن رفتن کار و آن دستگاه
وبا خود می‌اندیشد:	

روانم نباید که آرد منی	بد اندیشی و کیش آهرمنی
به یزدان شوم یک زمان ناسپاس	به روشن روان اندر آرم به خواب
زمن بگسلد فره ایزدی	گر آیم به کژی و راه بدی
(شاهنامه، ج ۵، ص ۳۸۰-۳۷۹)	

"قهرمان دیروز مستبد فرداست مگر اینکه خود را همین امروز قربانی کند" (کمبل ۳۵۴، ۱۳۸۹). کیخسرو از این امر آگاه است و سرنوشت جمشید و ضحاک، کاوس و افراسیاب نمونه بسیار خوبی برای اوست تا فریفته نشود. بنابراین از خداوند می‌خواهد که روانش در مینو به نیکان پیوندد چندین هفته عزلت می‌گزیند و به نیایش می‌پردازد تا اینکه سروش مژده مینو را به او می‌دهد.

اما "قهرمانی که مشتاق زندگی باشد می‌تواند در مقابل مرگ مقاومت کند و سرنوشت را برای مدت معینی به تعویق اندازد (کمبل ۱۳۸۹، ۳۶۱).

رستم یکبار به چنگال سهراب گرفتار شده است و مرگش نزدیک می‌شود اما او را می‌فریبد و نجات می‌یابد زیرا ایران به وجود او محتاج است. یا در مقابله با اسفندیار در حالی که به شدت مجروح شده و ممکن است کشته شود به چاره‌گری بر می‌آید و دست به دامان سیمرغ می‌شود و اسفندیار را در روزی دیگر می‌کشد زیرا او نگهبان آزادی است. اما مرگ سرانجام او را در می‌ریابد ولی رستم که هیچگاه از مرگ نهراسیده است هنگامی که به مکر برادر خود به چنگال مرگ می‌افتد در لحظه پایانی با تیری قاتل خود را از پا در می‌آورد و به او اجازه نمی‌دهد که بعد از او زنده بماند. مرگ سهراب و اسفندیار از یک منظر به یکدیگر شبیه است هر دو برای افزون‌خواهی به راه می‌افتند سهراب می‌خواهد کاوس و افراسیاب را از بین ببرد و خود و رستم بر تخت بنشینند و اسفندیار با به بند کشیدن رستم (سمبل آزادی) تاج کیانی را صاحب شود ولی هر دو از پی تاج سر را به باد می‌دهند و مرگ آنان نتیجه افزون‌خواهی آنان است و هر دو آنها در هنگام مرگ چشمشان به روی حقیقت گشوده می‌شود.

نتیجه

با توجه به بررسی‌هایی که انجام گرفت و شواهدی که از زندگی قهرمانان شاهنامه ذکر شد می‌توان شباهت‌های بسیاری از تقسیم بندی مدل کمبل در تطابق با شخصیت قهرمانان شاهنامه مشاهده کرد. هر چند این تطابق تمام و کمال نیست و گوشه‌های از زندگی قهرمانان با هر کدام از تقسیمات کمبل همخوانی دارد اما اگر بخواهیم مدل کمبل را در شاه‌نامه جستجو کنیم می‌توانیم به نکات زیر اشاره کرد: انسان به جای خدایان صحنه گردان هستی می‌شود و قهرمانان انسانی یکی پس از دیگری پا به عرصه وجود می‌نهند. این قهرمانان بر اساس نیازهای متفاوت بشر هریک به گونه‌ای ظاهر می‌شوند و هر چند اعمال و کارکردهای مختلفی را از خود بروز می‌دهند ولی در عمل و در شکل ظاهر شباهت‌های فراوانی به یکدیگر دارند. قهرمانی که نخستین نسل انسانها را رهبری می‌کنند، پایه‌گذاران نخستین فرهنگ و تمدن هستند و تایید و همراهی ایزدان همراه آنان است. کیومرث، هوشنگ، تهمورث و

جمشید در زمره این شاهان هستند.

از آنجا که قهرمان ایفاکننده نقش های بزرگی در جامعه خویش هستند تولد و کودکی ایشان نیز متفاوت از دیگران است. برخی در رحم مادر نشانه های بزرگی خود را بروز می دهند و هنگام تولد از خاندان خویش دور می افتند و پس از شناخته شدن و برگشت سر منشاء تحولات و دگرگونی های بزرگ در جامعه خویش هستند این ویژگی ها در شاهنامه با زندگی فریدون، زال، کیخسرو، داراب و ... قابل تطبیق است.

قهرمان جنگجو برای ایجاد تغییر و تحول و نشان دادن استعداد و تواناییهای خویش آزمون های دشواری را پشت سر می گذارد و همواره از آن موفق بیرون می آید که می توان از هفت خوان رستم و اسفندیار به عنوان نمونه بارز آن نام برد.

با این حال گویی تمام جنبه های شخصیت وی کامل نمی شود مگر اینکه با زنی ازدواج کند و در راه رسیدن به معشوق آزمون هایی را پشت سر بگذارد. این مرحله را می توان در داستان های پسران فریدون، داستان عشق زال به رودابه، داستان ازدواج گشتاسب و کتایون، و بهرام گور و دختر پادشاه هند و... مشاهده کرد.

اما قهرمانی که همه چیز تحت سیطره او درآمده است و می باید به عنوان نماینده خدایان در میان بشر باشد با خطایی این تایید الهی را از دست می دهد و اقبال عموم جامعه از او گسسته می شود جمشید نمونه بارز چنین شاه قهرمانی است که به دست ضحاک نابود می شود. اما ضحاک قهرمان ناجی نیست و خود مستبدی دیوگونه است.

مستبد سرانجام به دست قهرمان ناجی از پای در می آید. هر چند که با تمام وجود به مسند خویش چسبیده است و برای از بین بردن قهرمان نقشه می کشد داستان ضحاک و فریدون و افراسیاب و کیکاوس و کیخسرو از زمره چنین نمونه ای هستند.

در این میان پایان داستان جمشید و کشته شدن او به دست ضحاک با مدل کمبل همسان نیست زیرا در مدل کمبل قهرمان ناجی از بین برنده امپراطور مستبد است ولی در این جا ضحاک خود مستبد دیگری است.

قهرمان که در تمامی مراحل زندگی خویش سربلند بوده است از آخرین مرحله زندگی خویش، مرگ، نیز سربلند خواهد بود. او هیچ گاه از مرگ نهرا سیده و همواره به استقبال آن رفته است و تمام زندگی قهرمان در مرگ او خلاصه می شود مرگ کیخسرو و.. نمونه بارز مرگ شجاعانه قهرمانان می باشد.

منابع

- ۱- کمبل، جوزف (۱۳۸۶) قهرمان هزار چهره، ترجمه شادی خسرو پناه، مشهد، نشر گل آفتاب
- ۲- کریستین سن، آرتور (۱۳۸۷) کیانیان، ترجمه ذبیح الله صفا، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی
- ۳- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۹) شاهنامه، چاپ مسکو، به کوشش حمیدیان، تهران، نشر قطره
- ۴- نقوی، نقیب، (۱۳۷۹) افسانه جم، چاپ اول، مشهد، آستان قدس رضوی
- ۵- امینی، محمد رضا، تحلیل اسطوره قهرمان در داستان فریدون و ضحاک بر اساس نظریه یونگ، مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز، دوره هفدهم، شماره دوم (پیاپی ۳۴)، بهار ۸۱ (ص ۵۳-۶۴).
- ۶- گرین، ویلفرد وهمکاران (۱۳۸۰)، مبانی نقد ادبی، ترجمه فرزانه طاهری، تهران، انتشارات نیلو فر
- ۷- کمبل، جوزف، (۱۳۸۰) قدرت اسطوره، ترجمه عباس مخبر، تهران، نشر مرکز
- ۸- سرامی، قدمعلی، (۱۳۷۳) از رنگ گل تا رنج خار، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی
- ۹- یونگ، کارل گوستاو (۱۳۷۷) انسان و سمبولهایش، ترجمه محمود سلطانی، تهران، چاپخانه دیبا
- ۱۰- کریستن سن، آرتور (۱۳۶۸) نخستین انسان و نخستین شهریار، ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی، تهران، نشر نو
- ۱۱- یونگ، کارل گوستاو، هندرسن، ژوزف (۱۳۸۶) انسان و اسطوره‌هایش، ترجمه حسن اکبریان طبری، تهران، نشر دایره
- ۱۲- هینلز، جان (۱۳۸۲) شناخت اساطیر ایران، ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی، تهران، نشر چشمه
- ۱۳- اسلامی ندوشن، محمد علی (۱۳۷۶) زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه، نشر آثار
- ۱۴- نامور مطلق، بهمین (۱۳۸۹)، نقد اسطوره‌ای، تهران، مؤسسه متن
- ۱۵- آتونی، بهروز، پاکشایی قهرمان در حماسه های اسطوره ای، ادب پژوهی، شماره شانزدهم، (۱۳۹۰)، (ص ۲۴-۸۱-۱۰۵)

- ۱۶- مسکوب، شاهرخ، (۱۳۷۰) بخت و گار پهلوان درآزمون هفت خوان، ایران نامه، سال دهم (۲۸ صفحه - از ۲۴ تا ۵۱)
- ۱۷- آیدنلو، سجاد، (۱۳۸۸) هفت خوان پهلوان، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان، ادب و زبان فارسی دور جدید شماره ۲۶، ۲۸ صفحه - از ۱ تا ۲۸
- ۱۸- رستگار فسایی، منصور، پیکر گردانی در اساطیر، مجله مطالعات ایرانی دانشگاه شهید باهنر کرمان، سال اول، شماره دوم، پاییز (۱۳۸۱)
- ۱۹- مینوی خرد، (۱۳۶۴)، ترجمه احمد تفضلی، تهران، انتشارات توس
- ۲۰- منیژه کنگرانی، (۱۳۸۸)، تحلیل تک اسطوره سنجی نزد کمبل؛ با نگاهی به روایت یونس و ماهی، فصلنامه پژوهشنامه فرهنگستان هنر، سال سوم، شماره ۱۴، پاییز
- ۲۱- غلامرضا رحمدل (۱۳۸۵) نگاهی دیگر به قصه زال و رودابه، کاوش نامه، سال هفتم، شماره ۱۳ (۱۳ صفحه، ۱۱-۲۴)

- 22- Amini, MR, legendary hero of the story, according to Jung F, Zahhāk Journal of Humanities and Social Sciences, Shiraz University, Volume XVII, Issue II (34), Spring 81.(11p,53-64)
- 23- Campbell, Joseph (1386) the hero with a thousand faces, translated by shadi khosropanah, press aftab,p400
- 24- Campbell, Joseph, (1380) The power of myth, translated by A. informant, in Tehran Press Center,344p
- 25- Ceram, Ghadamali, (1373) The flower color to thistle suffer, Scientific and Cultural Publishing Company,1048p
- 26- Christensen, Arthur (1368), the first man and the first prince, translated by J. Amoozga&"ahmad Tafazolir, Tehran, press nashre no.558p
- 27- Christian sen, Arthur (1387) Kianian, translation Zabihullah Safa, Tehran, Scientific and Cultural Publishers,p242
- 28- Divine wisdom, 1364, translated by Ahmad Tafazzoli, Tehran, toos press,167p
- 29- Ferdowsi, A. (1379) Shahnameh published in Moscow, to try to Hamidian, Tehran ,press ghatre
- 30- Fsayy Rastegar, M, Fall 1381., metamorphosis in mythology, Journal of Iranian Studies, University of Shahid Bahonar, first year, second edition (,21p,95-116)

- 31- Greene, Wilfred et al (1380), Principles of Literary Criticism, translated by Farzaneh Taheri, Tehran, press Nilou Far, 360p
- 32- Hynlz, John (1382) Understanding of Iran's Mythology, translated by A. Tafazoli j.A Mvzgar, Tehran, press Nshrchshmh, 214p
- 33- Jung, Carl Gustav, the Henderson, Joseph (1386) humans and myth-whose, translation Hassan Akbarian Tabari, Tehran, Nshrdayrh, 112p
- 34- Jung, Carl Gustav (1377) Man and his symbols, translated by Mahmoud Soltanieh, Tehran, press Diba, 494
- 35- Jung, Carl Gustav, & Kerni, C. (1940) Essays on the science of mythology, New York, Pantheon Books
- 36- Mskvb, Sh., Lucky Seven Vgar test champion, Iran's letter, since I (28p, 24-51)
- 37- Islam Nadooshan, Mohammad Ali (1376) Life and death in the epic heroes, press works.tehran, 435p
- 38- Namvar Motlagh-B. 1389, Myth criticism- press Institute of Text, Tehran
- 39- Naqvi, Naguib, (1379) Legend of the Jam, press, Mashhad, Razavi
- 40- Ydnlv, S., Seven heroes, Journal of Faculty of Letters and Humanities, Shahid Bahonar University of Kerman, Persian Literature and the New Year (26)
- 41- Rhmdl G. (1385) Another look at the story of Zal and Rvdabh, exploring letters, year VII, No. 13 (13 pages, 11-24)
- 42- Tvny, B. 1390, Pagshayy hero of the epic mythological, literary studies, No. XVI, (24p, 81-125)